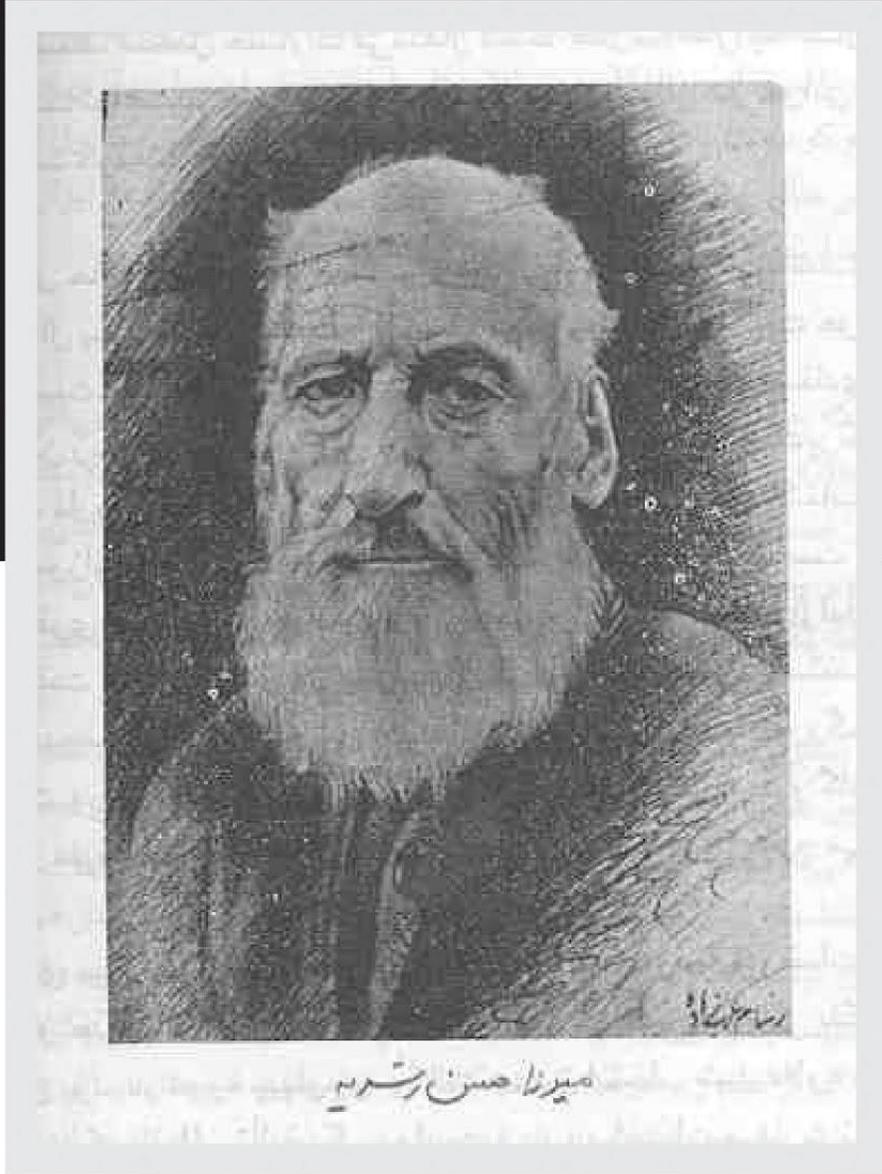


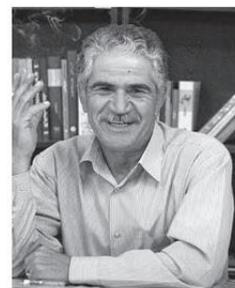
طرح: رسام عرب زاده



اؤزل بؤلوم

میرزا حسن رشديه
پدر آموزش نوین ایران

با تشکر از خانم بهدخت رشديه (نوه میرزا حسن رشديه) و همسر و همیار ایشان
فرهاد ابراهیمی (تنها یادگار فریدون ابراهیمی)



پدر آموزش نوین ایران

نریمان ناظم

«مرا در جایی به خاک بسپارید که هر روز شاگردان مدارس از روی گورم بگذرند
و از این بابت روحم شاد شود»
از وصیت‌نامه میرزا حسن رشديه

تاریخ تجدد ایران سرشار است از عشق، فداکاری، از جان‌گذشتگی و ایثار. آکنده است از امید و یاس، پیشروی و عقب‌نشینی و پیروزی و شکست. ولی آنچه همیشه و در همه حال پایدار بوده، پایداری بوده و پایداری؛ پیشروی گام‌به‌گام بوده و اهتمام تمام در پیگیری و استمرار... تاریخ پرفرازونشیب تجدد در ایران مردان وزنان زیادی را به خاطر دارد. از عباس میرزا گرفته تا قائم‌مقام فراهانی، از میزا تقی‌خان امیرکبیر گرفته تا میرزا یوسف خان مستشارالدوله، از میرزا فتحعلی آخوندزاده تا میرزا ملکم خان ناظم الدوله، از عبدالرحیم طالبوف تبریزی تا زین‌العابدین مراغه‌ای، از میرزا تقی‌خان رفعت تا نیما یوشیج، از طاهره قره‌العین تا پروین اعتصامی و از پروین اعتصامی تا فروغ فرخزاد و... و گویی این قافله را پایانی نیست؛ و امروز و هنوز این راه رهروان دیگر می‌طلبند و عاشقان دیگرگونه‌ای را فرامی‌خوانند.

به‌رغم تمامی مصائبی که مدرنیزاسیون برای بشریت به بار آورده و باوجود تمامی معایبی که نابودی سنت‌های نیکو و فرهنگ‌های بارور ملل و اقوام به همراه داشته، مدرنیته با چهره دوگانه‌ی زشت و زیبایش، چونان جبر تاریخ سایه سنگین خود را بر تمام جوامع و ملت‌ها تحمیل کرده و می‌کند. گویی هیچ سنگر سنتی و هیچ خاکریز محافظه‌کاری را یارای مقاومت در برابر آن نیست. این سیل بنیان‌کن نه‌تنها

بنیادهای پیشامدرن، بلکه دست آوردهای دیروزین خود را نیز در هم می‌نوردد و نابود می‌سازد. این روند درنگ ناپذیر تخریب و بازسازی آن‌چنان فراگیر و نیرومند بوده که مارکس را به یک چنین تعبیری واداشته است: «هر آنچه سخت و استوار است دود می‌شود و به هوا می‌رود» بدیهی است که مدرنیته حاصل پیشرفت‌های شگرف علمی و دست‌آوردهای عظیم اجتماعی و راه‌حل‌های نوینی است که بشریت در تعامل با طبیعت از یک‌سو و در رویکرد به جوامع انسانی و مناسبات بین افراد و طبقات اجتماعی از سوی دیگر فراهم آورده است. آنچه امروز در رابطه با جنبه‌های منفی و دست آوردهای زیان‌بار مدرنیته شاهدش هستیم، نه نتیجه جبری و اجتناب‌ناپذیر مدرنیته و پیشرفت‌های علمی و اجتماعی بشر بلکه حاصل اصرار فاجعه‌آمیز صاحبان سرمایه و قدرت‌های مالی جهانی بر تداوم و استمرار مناسبات ظالمانه سرمایه‌داری است که برای حل بحران‌های ذاتی خود ناگزیر از تحمیل جنگ و بی‌عدالتی بر جوامع بشری است.

بدون تردید سویه‌های منفی و نتایج نامطلوب منتسب به مدرنیته نه آن چیزی است که مدنظر شیفتگان و کوشندگان تجدد در ایران باشد. هدف والای تجددخواهان ایران رهایی مردم از جهل و خرافات و عقب‌ماندگی علمی، صنعتی، اجتماعی و فرهنگی بوده است؛ و به همین خاطر ما اهتمام و کوشش‌های ارزشمند آنان را ارج می‌نهمیم و در برابر عظمت روح آنان سر تعظیم فرود می‌آوریم.

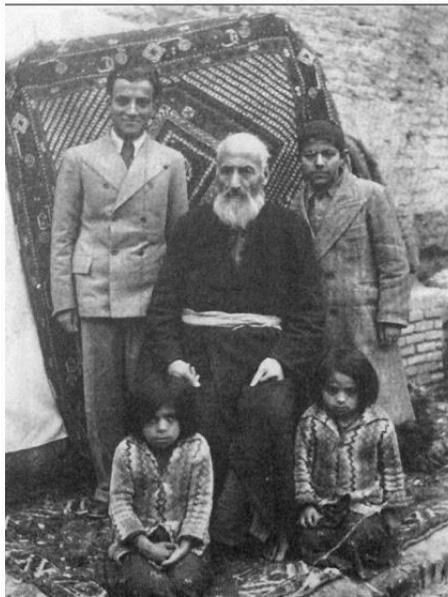
در ابتدای این نوشتار از شماری از کوشندگان و پیشروان تجددخواهی ایران نام بردیم؛ بی‌شک این تعداد بخش اندکی از تمامی آن افرادی است که در این حوزه عشق و ایثار جان‌فشانی کرده‌اند؛ از آن جمله است حاج میرزا حسن رشیدی، بنیان‌گذار نخستین مدرسه مدرن و آموزش نوین در ایران. مردی از تبار عاشقان، نماد و نمود پایداری و پایمردی. مردی که در طی ۷-۶ سال شش مدرسه در شهر تبریز بنا می‌نهد که هر شش‌تای آن‌ها به دست افراد متعصب وابسته به محافل ارتجاعی تعطیل و تخریب می‌شود؛ تا بدانجا که کسی، از ترس تخریب، حاضر به اجاره دادن ساختمان خود برای تأسیس مدرسه نمی‌شود؛ و میرزا حسن مجبور می‌شود کشتزار موروثی‌اش را بفروشد تا هفتمین مدرسه خود را بنا کند؛ مردی که هر بار بعد از به‌هم‌ریخته شدن مدرسه‌اش مجبور می‌شود مدت‌ها از خانه و کاشانه خود آواره دیار غربت شود ولی بعد از چندی مصمم‌تر از پیش به تبریز برمی‌گردد و کار خود را از نو شروع می‌کند.

میرزا حسن رشیدی در تاریخ ۱۲۲۹ شمسی در یک خانواده روحانی در شهر تبریز متولد می‌شود. پدر وی «آخوند مولا مهدی تبریزی» از مجتهدین بنام تبریز بود. او دروس مقدماتی را در یک مکتب‌خانه تحت تعلیم یک مکتب‌دار بی‌سواد و خشن و نیز در منزل زیر نظر پدرش فراگرفته در سن پانزده‌سالگی به لباس روحانیت ملبس

می‌شود. او از همان دوران به مطالعه کتب و منابع سنتی بسنده نکرده به خواندن روزنامه‌هایی چون حبل‌المتین، اختر و ثریا که شرایط آن روز تبریز قابل‌دسترس بودند می‌پردازد. مطالب این روزنامه‌ها در تنویر افکار میرزا حسن جوان تأثیر زیادی داشته‌اند. یکی از مقالاتی که به شدت او را تحت تأثیر قرارداد مقاله‌ای بود در روزنامه ثریا که چنین آورده بود: «در اورپا از یک‌صد نفر یک نفر بی‌سواد است و در ایران از هزار نفر یک نفر باسواد و این از ضعف اصول تعلیم است.» مطالبی از این دست در کنار واقعیت‌های تلخی که در حوزه تعلیم و تعلم آن دوران به چشم می‌خورد نه تنها میرزا حسن جوان بلکه شماری از بزرگان و روحانیون فهیم، از جمله پدر ایشان و حاج میرزا جواد مجتهد را به چاره‌جویی وامی‌دارد و در نتیجه ضرورت وجود افرادی که بتوانند با روش‌های بهتری به سوادآموزی امت اسلامی به پردازند مدنظر آنان قرار می‌گیرد. در چنین شرایط مناسبی میرزا حسن جوان که قرار بوده برای ادامه تحصیلات حوزوی به نجف اشرف مشرف شود، با جلب موافقت پدر و با حمایت‌های مادی و معنوی حاج میرزا جواد مجتهد و سایرین راهی سرزمین عثمانی می‌شود و در منزل سفیر آن زمان ایران در ترکیه عثمانی اقامت می‌کند. بعد از چند ماه تحقیق و تفحص در شیوه تعلیم و تربیت آنجا و یادداشت‌برداری و نقد و بررسی روش تدریس آن‌ها برای ادامه کار تجربه‌اندوزی در امر آموزش به مصر سفر می‌کند. در آنجا نیز چون ترکیه عثمانی ضمن آموختن نکات جدید به نارسائی شیوه آموزشی آن‌ها پی می‌برد و در نهایت برای ثبت‌نام در دارالتعلیم معلمان بیروت که به وسیله فرانسوی‌ها در آنجا دایر شده بود به آن شهر عزیمت می‌کند. میرزا حسن جوان طی دو سال واندی تحصیل در بیروت علاوه بر آموختن شیوه نوین تعلیم و سوادآموزی، زبان فرانسه را نیز به نحو احسن می‌آموزد.

او در راه بازگشت به وطن در سرزمین عثمانی اقامت کوتاهی دارد که چون فصل تابستان بوده و مدارس عثمانی تعطیل شده بود تعدادی از ایرانیان مقیم عثمانی از او تقاضا می‌کنند فصل تابستان را در آنجا بماند و برای بچه‌های ایرانی کلاس آموزشی بگذارد. این کلاس‌ها با استقبال زیادی روبرو می‌شود.

اقوام مادری میرزا حسن که در ایروان اقامت داشته‌اند به او پیشنهاد می‌کنند قبل از رفتن به ایران که قطعاً با مقاومت سنت‌گرایان و مکتب‌داران مواجه خواهد شد، به ایروان رفته مدرسه‌ای برای ایرانیان مقیم ایروان دایر کند و تجربیاتش را در آنجا تکمیل کند. او نخستین مدرسه به سبک جدید را برای مسلمان‌زادگان قفقاز تأسیس می‌کند و با تألیف کتاب درسی «وطن دیلی = زبان میهنی» به زبان آذربایجانی، آموزش کودکان ایرانی و مسلمانان مقیم ایروان را آغاز می‌کند. طی چهار سال فعالیت آموزشی در ایروان میرزا حسن بارها از سوی ایرانیان آن دیار مورد تأیید و تشویق قرار



می‌گیرد. ناصرالدین‌شاه نیز به هنگام بازگشت از سفر دوم فرنگ در ایروان از مدرسه رشديه بازديد و با فعاليت‌هاي آموزشي ميرزا حسن آشنا مي‌شود و از او مي‌خواهد براي راه‌اندازي مدارس مشابهي در ايران به ميهن برگردد؛ وليکن اطرافيان حسود و كهنه‌پرست او با اين بهانه كه داير شدن چنين مدارس جديد در ايران قوانين و سبك زندگي اروپائي را در ايران رواج خواهند داد كه موجب تضعيف بنياد سلطنت مي‌شود، شاه را به انصراف از حمايت رشديه ترغيب كردند، به‌نحوي كه ناصرالدین‌شاه به رئيس چاپارخانه نخجوان دستور داد در برنامه سفر ميرزا حسن كارشكني كرده و مانع از ورود او به ايران شود. رشديه از مرز به ايروان برمي‌گردد و در آنجا نيز براي ادامه كار خود با موانع جديد روبرو مي‌شود. به‌هرحال با پيگيري و وساطت آشنايان ذي‌نفوذ او رشديه در سال ۱۲۶۶ شمسي با كوله باري از اندیشه‌هاي مدرن و تجارب ارزشمند آموزشي به تبريز بازمي‌گردد و نخستين مدرسه خود را در محله ششگلان داير مي‌كند. با شيوه جديدي كه ايشان در تعليم درس داشت و درروش ساده‌اي كه در آموزش الفبا اتخاذ كرده بود اين مدرسه به‌سرعت رشد كرده و با استقبال زياد مردم تبريز مواجه مي‌شود، بطوريكه تعداد شاگردان آن مدرسه به سيصد و تعداد معلم‌هاي آن به دوازده نفر مي‌رسد. امتحان پايان سال اين مدرسه در حضور علما و اعيان و بزرگان تبريز با تشريفات خاصي برگزار مي‌شود و به‌شدت مورد اقبال مردم قرار مي‌گيرد. استقبالي بي‌سابقه‌اي كه از اين مدرسه نوبنياد مي‌شود واكنش شديد مکتب‌داران و سنت‌گرايان را برمي‌انگيزد به نحوي كه رئيس‌السادات، از روحانيون متعصب تبريز، رشديه را تكفير و فتوي انهدام مدرسه نوبنياد را صادر مي‌كند. به‌اين ترتيب مخالفان كه منتظر فرصت بودند با چوب و چماق به خدمت معلمان و شاگردان رسیده و ميرزا حسن را وادار به فرار مي‌كنند. رشديه بعد از چند ماه به تبريز برمي‌گردد و در طول ۵-۶ سال پنج مدرسه ديگر در محلات مختلف تبريز تاسيس مي‌كند كه همه آنها با تحريك سنت‌گرايان به دست عوامل ارتجاع



تعطیل و در بعضی موارد تخریب می‌شوند به نحویکه بعد از این حوادث مردم از ترس تخریب از اجاره دادن محلی برای مدارس رشدیه خوداری می‌کنند، در نتیجه میرزا حسن وادار می‌شود مزرعه موروثی‌اش را برای تأسیس هفتمین مدرسه خود در معرض فروش قرار دهد.

رشدیه در مدرسه هفتم خود از میز و نیمکت و تخته‌سیاه استفاده می‌کند. برای تجدیدقوای دانش‌آموزان در فاصله ساعات دروس زنگ تفریح می‌گذارد. چون زنگ مدرسه از سوی مرتجعین به ناقوس کلیسا تشبیه شده و موجب بروز شایعات می‌شود، میرزا حسن از خیر آن می‌گذرد و آن را با دو بیت شعر که با صدای بلند خوانده می‌شد، جایگزین می‌کند. باین حال این بار مدرسه او با بمبی که از باروت و زرنیخ ساخته‌شده بود به هوا می‌رود. در پی این حادثه رشدیه از کشور خارج‌شده راهی قفقاز می‌شود و از آنجا به مصر می‌رود. او در مسیر پرمخاطره‌ای که برای رسیدن به هدف مقدس خود برگزیده بود از تشویق و حمایت شماری از نخبه‌های روشنفکری آن زمان، از جمله زین‌العابدین تقی‌اوف و عبدالرحیم طالب‌اوف و امین‌الدوله برخوردار بود.

بعد از انتصاب میرزا علی خان امین‌الدوله به والی‌گری آذربایجان میرزا حسن رشدیه از حمایت‌های بیشتر این دولتمرد اصلاح‌طلب و فرهنگ دوست برخوردار می‌شود و چند سالی با آرامش نسبی به کار خود ادامه می‌دهد. بعد از مراجعت امین‌الدوله به تهران و معرفی او به‌عنوان صدراعظم توسط مظفرالدین شاه، او میرزا حسن را به تهران فرامی‌خواند و از او می‌خواهد در تهران نیز مدارس رشدیه را دایر کند. میرزا حسن اولین مدرسه مدرن تهران را در سال ۱۲۷۶ شمسی، نزدیک به نیم‌قرن بعد از افتتاح دارالفنون، در محلی بنام «باغ کربلایی عباسعلی» در دروازه قزوین تأسیس می‌کند. به دستور امین‌الدوله چهل نفر از کودکان یتیم نیز به همراه کودکان دیگر در این مدرسه به تحصیل می‌پردازند. بعدتر میرزا حسن رشدیه

با یاری افراد صاحب نفوذی چون شیخ هادی نجم‌آبادی، از روحانیون آزادیخواه تهران و کمک‌های مالی شماری از خیرین تهران مدرسه شبانه‌روزی «خیریه» را برای تحصیل کودکان یتیم دایر می‌کند. مدرسه‌های شرف، سادات و ادب نیز از پی این مدارس تأسیس می‌شوند. میرزا حسن رشديه معلم‌هایی را نیز برای تدریس در این مدارس تربیت می‌کند. درعین حال با کمک و صلاح‌دید اشخاص فهیم و خیر، میرزا حسن تصمیم می‌گیرد حرفه‌هایی نظیر کاغذسازی، قالی‌بافی و کفاشی را هم به دانش‌آموزان آموزش دهد. وقتی خبر آموزش چنین حرفه‌هایی به صدراعظم امین‌الدوله می‌رسد او چنان ذوق‌زده می‌شود که دستور می‌دهد یک ردیف بودجه دولتی برای کمک به این مدارس اختصاص داده شود.

با عزل امین‌الدوله از صدراعظمی و نصب امین‌السلطان (اتابک اعظم) بجای ایشان ورق برمی‌گردد. این نماد خودکامگی و ارتجاع که از ترویج ایده‌های آزادیخواهی و مشروطه‌طلبی در مدارس رشديه خبر داشت، نه تنها بودجه دولتی این مدارس را قطع می‌کند، بلکه رشديه را به بابی و بهایی بودن متهم کرده و نقشه ترور او را به دست یک فرد بی‌خبر و متعصب طراحی می‌کند. اگرچه هیچ‌کدام از این ترندها به دلیل موقعیت خاص و اشتها مذهب‌ی خانواده رشديه به نتیجه‌ای نمی‌رسد، ولی میرزا حسن به توصیه نزدیکان خود مدتی از تهران دور می‌شود و به سفر حج می‌رود. رشديه در جریان مبارزات مشروطه‌خواهی با آزادیخواهان همراهی کامل داشت. او «انجمن تنویر افکار» را بنیان می‌نهد و به عضویت انجمن سری «غیرت» درآمده و به انتشار روزنامه و شب‌نامه می‌پردازد و در دوره استبداد صغیر به خراسان تبعید می‌شود. بعد از فتح تهران میرزا حسن به تهران برمی‌گردد و دوباره کار آموزشی خود را از سر می‌گیرد.

رشديه از مشوقین راه‌اندازی دبستان دخترانه بود. او با حمایت و کمک همسر برادرش خانم طوبا رشديه و همسر برادر همسرش خانم رمزی اولین مدرسه‌های دخترانه را در ایران دایر کردید که خیلی زود با مخالفت افراد ذی‌نفوذ و متعصب بسته شدند.

میرزا حسن رشديه بعد از افزون بر شش دهه خدمات آموزشی و فعالیت‌های فرهنگی و کسب عنوان پرافتخار «پدر آموزش نوین ایران» رشديه در روز ۱۸ ماه آذر در ساعت ۱۰ شب فوت کرده، طی سندی که رئیس آموزش و پرورش قم به تهران اطلاع داده در ۱۹ آذر تشیع شده لذا در خانواده روز وفات ایشان ۱۹ آذر قید می‌شود میرزا حسن رشديه در طول دوره فعالیت‌های فرهنگی خود با عنادورزی و مخالفت شدید سنت‌گرایان مواجه بود. آن‌ها به بهانه‌های مختلف و ترندهای عوام‌فریبانه در مسیر پیشرفت شیوه‌های نوین سوادآموزی او مانع‌تراشی می‌کردند. یک روز زنگ مدرسه او را به زنگ کلیسا تشبیه کرده، او را به نصرانی بودن متهم کردند؛ روز دیگر او را بابی و بهایی نامیدند و آموزش علوم جدید در مدارس رشديه را با تضعیف

شرع مقدس و اضمحلال دین اسلام قرین ساختند. باین حال او لحظه‌ای از پیگیری هدف‌های خود غفلت نکرده، بدون هیچ‌گونه درگیری مستقیم و شکستن حریم دین و سنت‌های مردمی به راه خود ادامه داد. علی اکبر سیاسی در مقاله‌ی «میرزا حسن رشدیه از مکتب قدیم تا مدرسه مدرن» از قول «علی اصغر حقدار» پژوهشگر حوزه تاریخ و اندیشه معاصر در باب تعامل میرزا حسن رشدیه با سنت‌گرا می‌نویسد: «هر اقدام نوجویانه‌ای به‌نوعی مقابله و گذار از سنت بشمار می‌رود و موجب کنش‌های انتقام‌جویانه می‌شود. اقداماتی که سنت‌گرایان در مقابله با مدارس رشدیه انجام دادند و او را آواره گرداندند. باین حال، اقدام میرزا حسن رشدیه در راستا و تحت تأثیر مدرن‌اندیشان ایرانی نظیر آخوندزاده و آگاهی که از دگردیسی در دنیا به دست آورده بود، قابل تأمل است. مسئله رشدیه راه‌اندازی آموزش و پرورش جدید بود در سبک و محتوا. این اقدام به‌نوعی گذر از سنت فرهنگی و معارف پیشین بود و از طرفی حساسیت سنت‌گرایان را برمی‌انگیخت. او بدون اینکه این گذر و اقدام نوجویانه‌اش را آغشته به ضدیت احساسی و بی‌خردانه بگرداند، سودای آموزش و پرورش نوین را داشت و تمامی عمر خود را در این راه صرف کرد اما همین اقدام واقع‌بینانه‌اش باعث ضدیت سنت‌گرایانی شد که زندگی و معیشت خود را از وجود معارف و سبک سنتی آموزش تأمین می‌کردند. رشدیه به‌درستی دریافته بود که معارف و سبک آموزشی سنتی جوابگوی نیازهای زمانه نیست و بر این اساس راه‌اندازی مدارس جدید را وجه همت خود قرارداد؛ بنابراین رشدیه بدون اینکه با سنت ضدیت یا عنادورزی داشته باشد، مدارس جدید را در ایران پایه‌گذاری کرد و با این اقدام خود دوران سپری‌شده معارف و سبک آموزشی سنت را نشان داد»

رشدیه علاوه بر فعالیت‌های آموزشی و همراهی با مشروطه‌خواهان در پخش شب‌نامه و تبلیغ و ترویج ایده‌های آزادیخواهی که به دستگیری و تبعید وی منجر می‌شود، به کوشش‌های ارجمند دیگری در زمینه‌ی روزنامه‌نگاری و تألیف کتاب‌های مختلف در حوزه آموزش و فرهنگ مبادرت ورزیده که از آن جمله می‌توان به انتشار دو روزنامه «مکتب» و «تهران» و ۲۷ جلد کتاب اشاره کرد. در پایان این نوشتار برای آشنائی با عمق و وسعت مصائبی که پیشروان مدرنیته در ایران متحمل شده و با صبر و بردباری و گام‌به‌گام به‌پیش رفته و به مقصد نهائی خود نزدیک شده‌اند، جزئیاتی از مشکلات و تلاش‌های رشدیه رشدیه در راستای پایه‌گذاری و تثبیت مدارس جدید و شیوه آموزش مدرن در شهر تبریز چنین نقل می‌کنند:

«پس از شش ماه دوباره به تبریز بازگشت و دومین مدرسه را در محله بازار تأسیس کرد، اما بازهم دشمنان دانش و نوآوری بیکار ننشستند. دومین مدرسه هم مورد هجوم قرار گرفت و رشدیه بازهم به مشهد فرار کرد. مدرسه سوم را در محله

چرنداب تبریز تأسیس کرد. این بار هم مکتب‌داران که منافع خود را درخطر می‌دیدند به مدرسه حمله کردند و به غارت پرداختند و رشدیه را تهدید به قتل کردند. چهارمین مدرسه را در محله نوبر تبریز، برای کودکان تهیدست بنیان نهاد. این بار شمار شاگردان از همیشه بیشتر بود و مکتب‌داران از سرسختی رشدیه به جان آمدند، نزد ملامهدی (پدر رشدیه) رفتند و به او هشدار دادند برای نجات جان فرزندش او را از پیگیری این کار منصرف کند. ملامهدی هم از میرزاحسن خواست به مشهد برود و او نیز چنین کرد. بعد از چندی، باز به تبریز برگشت و پنجمین مدرسه را در محله بازار دایر کرد. باز هم مدرسه مورد هجوم واقع شد، دانش آموزان مجروح شدند و یکی از آنان جان خود را از دست داد. باز هم رشدیه به مشهد گریخت. رشدیه در مشهد هم آرام نگرفت. در آنجا نیز مدرسه‌ای تأسیس کرد، اما آنجا نیز با هجوم کهنه‌پرستان مواجه شد. مدرسه را چپاول و دستش را نیز شکستند. ششمین مدرسه را در لیلی‌آباد دایر کرد. این مدرسه به علت اعتقاد مردم به صداقت و پایداری رشدیه و دیدن نتایج آموزش‌های او سه سال دوام یافت. چندی بعد کلاسی برای بزرگسالان نیز باز کرد، مخالفان او وقاحت را به حدی رساندند که به خود اجازه دادند به او سوء قصد کنند و با شلیک تیری به پای او مجروحش ساختند. با مجروح شدن او مدرسه هم بسته شد.

منابع:

- * شمس‌الدین رشدیه، سوانح عمر، تهران - نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۲.
- * فخرالدین رشدیه، زندگینامه پیر معارف رشدیه، بنیان‌گذار فرهنگ نوین ایران، تهران - انتشارات هیرمند، ۱۳۷۰.
- * مهدی بامداد، شرح حال رجال ایران، جلد اول، تهران - نشر زوار، ۱۳۴۷.
- * بنیان‌گذار فرهنگ نوین در ایران
- * یاد داشت‌های خانم بهدخت رشدیه (ابراهیمی)

